

جعفرخان - کاروت نجسه؟ از تو صد دفعه پاکتره، هر صبح من اینو با صابون می شورم Allons Carotte, allons (مشهدی اکبر بند را می گیرد سعی می کند که از سگ دور بایستد).

مشهدی اکبر - (غرغرکنان) این هم کار شد؟ بعد از هشتاد سال مسلمونی، تازه بیاییم توله داری کنیم!

جعفرخان - هوای اینجا هم خیلی بده، (با عطرپاش مشغول تلمبه زدن می شود) باید پر «میکروب» باشه.

مشهدی اکبر - راستی، آقا، چیز قحطی بود، که برامون توله سگ سوقاتی آوردید اونم توله سگ فرنگی! عوض اینکه مثلاً یه عینک واسه مون بیارید...

جعفرخان - عینک برای چی؟

مشهدی اکبر - آخه پیر شدیم دیگه، آقا: گوشون نمی شنوه، چشمون نمی بینه.

جعفرخان - چه سن داری^۷، مشد اکبر؟

مشهدی اکبر - مرحوم آقا بزرگت که با شاه شهید از فرنگستون برگشتند، شما هنوز دنیا نیومده بودید. یادم میاد اون سال خانم دوتا دندان انداختند. (حساب می کند) بیست سال اینجا، بیست و پنج سال هم اونجا، این میشه پنجاه و شیش سال... پنجاه و شیش سال. هیوده سال هم اونجا داریم... هیوده سال... باید هشتاد، هشتاد و پنج سال داشته باشم، آقاجون.

جعفرخان - هشتاد و پنج سال! این خیلی بد عادتیه است برای حفظ الصحه، این عادتو باید ترك کرد.

مشهدی اکبر - این بد عادتیه؟

(۶) یا لا کاروت، یا لا.

(۷) ترجمة تحت اللفظی Quel âge as-tu

جعفرخان - بله. اگه آدم بخواد از روی قاعده و از روی سیستم (systeme) رفتار کنه، بعد از هفتاد سال باید بمیره، این خیلی بد عادتیه است برای مزاج!..



کیومرث منشی زاده

شناسنامه کیومرث منشی زاده

نام: کیومرث

نام خانوادگی: منشی زاده

نام مستعار: حکیم

محل تولد: جیرفت

تاریخ تولد: ۱۳۱۹

محل وفات:

تاریخ وفات:

نام فرزندان طبع: سفرنامه مرد مالخولیائی رنگ-بریده
خرابات (به شیوه کهن با تخلص حکیم)
خدا در سال صفر
حافظ حافظ

از رو به رو با شلاق

● خواندن نمایشنامه، خوردن زنبور عسل است (البته کارگردان‌ها و عنکبوت‌ها مختارند).

تبصره: تنها وجه شباهت کارگردان‌ها و عنکبوت‌ها این است که این هر دو دام را پهن می‌کنند و آمدن شکار را به انتظار می‌نشینند.

تعریف: تآتر، استعمار تماشاگرانی است که خوابشان نمی‌برد.

پرانتهز: هیچ کارگردانی نیست که کار خود را موفق نداند، اگر نه چرا پول بلیت را آخر کار از تماشاچی نمی‌گیرند؟

● دیوانه‌ها عاقلان را دیوانه می‌دانند، عاقلان دیوانه‌ها را. و چون (ظاهراً) عاقلان اکثریت دارند، رأی اکثریت سبب می‌شود که اقلیت از دیوانه‌خانه‌ها سردرآرند.

استناد: دیوانه، عاقلی است که در اقلیت قرار گرفته باشد. [نقل از قول يك قاضی عالی‌رتبه انگلیسی].

تبصره اول: احمق‌ها به گردن ما حق دارند، ما به گردن دیوانه‌ها. چرا که ما مالیات می‌دهیم و دیوانه‌ها نه.

مسئله غیر فکری اول: لطفاً به‌طور محرمانه تعیین بفرمایید

دیوانه کیست و احمق کدام است.

تبصرهٔ ثانی: دیوانه آن‌چنان کسی است که در انتخابات شرکت نمی‌کند، و خلاص - و عاقل آن‌چنان کسی است که در انتخابات شرکت می‌کند در حالی که می‌داند لزوماً کسی رأی‌ها را نمی‌خواند. مسألهٔ غیر فکری دوم: لطفاً معلوم بفرمائید عاقل کیست و عقل چیست.

لزوم مالایلم: رئیس دارالمجانین، دیوانه‌ای را می‌زد. زنش از او پرسید: چرا این فلک‌زده را می‌زنی؟ - رئیس گفت: آخر خودش را ناپلئون جا می‌زند - زن گفت: باشد. ناپلئون بودن او به کی لطمه می‌زند؟ - رئیس گفت: به من. آخر من ژوزفین هستم! نتیجهٔ خانوادگی و غیره: کسی که منطوق را نیرومندترین نیروها می‌داند، وصلهٔ دیوانگی به‌اش نمی‌چسبد.

● خفاش اشتباه‌ها جزو پستانداران است و خانم گلدامایر اشتباه‌ها جزو زنان.

● کرهٔ زمین، همان‌طور که کوپرنیکوس بعدها دستور داد، در مدار بی‌دست‌انداز خود آن‌قدر به‌گرد خورشید چرخید تا در کشوری از کشورهای این کرهٔ پرت و غریب پادشاه‌زاده‌ای پسه پادشاهی رسید به نام بردیا، که با یکی از مغان آن سرزمین - به نام گئوماتا - شباهتی توجیه‌ناپذیر (و البته شرم‌آور) داشت. شباهت آن دو به حدی بود که هرکدام‌شان خیال می‌کردند که آن یکی هستند.

برای این که شاه خود را در مغی گم نکند سرنوشت چنین رقم خورده بود که مغ شوربخت، در روزگار نوجوانی به علت داشتن هوش سرشاری که در همهٔ زمان‌ها آن را شرارت تلقی می‌کنند گوش‌های خود را از دست بدهد.

گئوماتای مغ از شباهت با بردیا سوءاستفاده کرد، او را کشت و به نام او به اریکه سلطنت تکیه کرد (راست و دروغش به گردن تاریخ نویسان) و به چنان اصلاحات بنیادینی دست زد که بعدها افلاتون و مارکس همان‌ها را به نام خودشان به عنوان نظریه ارائه کردند.

باری این بردیای قلابی (می بینید که اصالت فقط در نام و نسب شخص است نه در عملی که انجام می‌دهد) در اقدامات خود چندان شورش را درآورد که يك سره منکر نظام کاست شد. حتی وردست‌هایش را هم از طبقه فرودستان انتخاب کرد و اشراف را چنان با اشرافیت‌شان تنها گذاشت که هر غلطی می‌توانستند بکنند جز بهره‌کشی از خلاق و دخالت در حکومت. و به همین جهت سران هفت خانواده اشرافی بر او شوریدند و ناگهان دست‌هایش را گرفتند و موهای بلندش را بالا زدند و به راز گوش‌های بریده‌اش پی بردند و سر از تنش جدا کردند، و بین خودشان قرار گذاشتند روز بعد، کله سحر جلو قصر جمع بشوند و هر کدام از آن‌ها که اسبش زودتر از دیگران شیهه کشید پادشاه بشود.

القصة، یکی از سران خانواده‌های هفتگانه - به نام داریواوش (داریوش) - برای این‌که فردا اسبش زودتر از دیگر اسب‌ها شیهه بکشد، شب هنگام مادیانی جلو قصر آورد و برای او چنان مجلس عیش و عشرتی برپا کرد که فردا صبح علی‌الطلوع، به مجردی که داریوش به نقطه مورد نظر رسید، حیوان به یاد شادکامی دوشین - به قول معروف - حالا شیهه نکش کی شیهه بکش! و چنین شد که چنان داریوشی به سلطنت رسید.

نتیجه اخلاقی-سیاسی: سریع‌ترین طریق وصول به قدرت، پاندازی و دلالی محبت است.

استنتاج تاریخی: داریوش ده‌ها قرن پیش از ماکیاولی کشف کرده بود که «هدف، وسیله را توجیه می‌کند» - حالا باز هم دو تا

پای‌تان را توی يك كفش بکنید که فلسفه از غرب به شرق آمده .
مسأله دامپزشکی: اگر به جای اسب داریوش اسب يك بابای
دیگر شیمه کشیده بود کار آن کشور به کجا می‌کشید و تاریخ آن
کشور به چه حال و روزی می‌افتاد؟

استفتاء: شما با ملتی که عقلش را می‌دهد دست اسب چه می‌کنید؟
تنبیه و تنبه: بنده شخصاً با چنان ملتی زندگی می‌کنم . مگر
نشنیده‌اید این جمله حضرت جی.دی. سالینجر را که فرموده است
«زندگی، اسب، پیشکشی است»؟

دکترین: احتمالاً ژاک پره‌ور - شاعر و طنزپرداز فرانسوی -
باید پس از مطالعه این بخش از تاریخ ایران به این کشف بزرگ
دست یافته باشد که «بزرگ‌ترین پیروزی انسان، اسب است!»
تز: اصل سیزدهم از اصول موضوعه ایده‌آلیسم: «انسان تاریخ
را می‌سازد».

آنتی‌تز: اصل چهارم از اصول موضوعه مارکسیسم: «تاریخ
انسان را می‌سازد».

سن‌تز: اصل اول از اصول موضوعه رالیسم: «در بعضی مواقع
اسب تاریخ را می‌سازد نه انسان».

برهان: اگر داروینیسیم را بپذیریم، پذیرفته‌ایم که پیدایش
انسان در دوران چهارم زمین‌شناسی صورت گرفته است در حالی
که اسب، در دوران سوم پدید آمده؛ و بدین ترتیب باید اعتراف
کنیم که اسب پیش از انسان به‌کار تاریخ‌سازی اشتغال داشته‌است.
(با عرض معذرت از حضور سروران عظام، هرودوت و پلوتارک).
خط و نشان: اگر برهان فوق را نپذیریم معلوم می‌شود هنوز
نهمیده‌ایم که دوران سوم قبل از دوران چهارم بوده است.

تمثیل: یکی گفته بود: پسر من شعری گفته است بهتر از شعر
سعدي - گفتند: چه گفته‌است پسرت؟ جواب داد: پسر من گفته است

سرو قدی میان انجمنی به که هشتاد سرو در چمنی

گفتند: مگر سعدی چه گفته است؟ - گفت: سعدی گفته
 سرو قدی میان انجمنی به که هفتاد سرو در چمنی
 گفتند: و فرض که آقازاده پسه شعر سعدی ناخنک هم نزرده
 باشد، بفرمائید کجای شعر ایشان بر شعر سعدی رجحان دارد؟ -
 پدر مهربان با دلخوری گفت: آخر من به شماها که رجحان هشتاد
 بر هفتاد را درک نمی‌کنید چه بگویم!
 نتیجه ادبی کاملاً خارج از موضوع: راستی که سعدی چه خوب
 گفته است که «همه را عقل به کمال نماید و فرزند را به جمال!»

● در کشور ما غالب سردمداران معتقدند که مردم «حالی‌شان
 نیست» - شرط می‌بندم این‌ها فکر می‌کنند خودشان اهل بلژیک اند.
 تمثیل: لاتی می‌گفت: - کدام پدر سوخته الدنگ می‌گوید
 لات‌ها بی‌ادبند؟

● در دنیا هیچ چیز خیلی مضحک نیست، چون که فی الواقع
 همه چیز به یک اندازه مضحک است.

● سیاستمداران هم مرض‌های خاص خودشان را دارند. مثلاً تا
 امروز هر سیاستمداری که پیدا شده گفته است: «امروز کشور در
 موقعیت بسیار حساسی قرار دارد» - معلوم نیست چه وقت موقعیت
 کشور حساس نیست. آخر حساسیت زیاد مرضی است که به آن
 هیپرسانسیتی بیلیده می‌گویند.
 یک مرض دیگر سیاستمدارها این است که همیشه «مذاکرات»
 خود را «تمرین بخش» می‌دانند.
 نتیجه اخلاقی: عروسی که ننهش تعریفشو بکنه به درد عمهش
 می‌خوره.
 حکم: ضرب‌المثل خوب آن است که روی خانم‌ها را کم کند.

● تاریخ پردازان گفته اند که اگر دماغ کلئوپاترا کمی ظریف تر از آب درمی آمد، امروز نقشه جغرافیای جهان طور دیگری بود (لاید مثلا دوسلدورف پایتخت قرقیزستان بود؛ و دوشنبه شهری بود در محال خمسه، واقع در تنگه جبل الطارق).

برهان خلف: این تاریخ پردازان دست از جفنگت گفتن بر نمی دارند. مثلا از یک طرف گفته اند سلطان محمود در تمام عمرش چهار نعل از ماوراء جیحون به ماوراء سند تاخت و تاز می کرده و از ماوراء سند به ماوراء جیحون، و از یک طرف گفته اند بتخانه سومات را هفده بار فتح کرده. مگر می شود این هر دو تا کار را با هم انجام داد، آن هم در طول عمر یک تخم و ترکه بابا آدم؟ - می گویند می شود؟ بفرمائید حساب کنید: این شما، این اسب، این هم رقم هفده. (توضیح: در این استدلال، موقعیت جغرافیائی سومات گرفتار «سگ محلی» شده است).

تداعی فاقد معانی: یکی نیست از این آقای آرمسترانگ (اولین کسی که ماه بی گناه را کثیف کرد) بپرسد چه به سرت زد که برای دومین بار خطر کنی و بروی به کره ماه، در حالی که در سفر اول با چشم های خود دیده بودی که آنجا خالی خالی است؟

نتیجه کرونولوژیکوس: بعضی ها می گویند علت این که سلطان محمود مدام از پایتخت به سومات و از سومات به پایتخت لشکر کشی می کرده این بوده است که وقتی به سومات می رسیده یادش می افتاده که اسب ابرش خود را در پایتخت جا گذاشته، و وقتی به پایتخت برمی گشته یادش می افتاده که اسبش زیر رکابش بوده است - به هر صورت حقش بود که هفدهمین لشکر کشی این سلطان غزنوی مبداء سال شمسی گرفته شود؛ البته سال شمسی ترکی.



● بدبختی گربه سیاهی است که اگر از در بیرونش کنی خودش را از سر دیوار توی خانه می اندازد. و، خب دیگر، مگر تا

کجا می‌شود دیوارها را بالا برد؟

● لذتی که در خواندن هست، در نوشتن نیست.

تعریف علمی: نوشتن، انتقامی است که نویسنده از خواننده می‌گیرد. وگرنه، آدمیزاد چرا باید روزها و ماه‌ها و سال‌ها عمر عزیز خویش را برای تلف کردن وقت عزیز دیگران تلف کند؟
پرانتز: آلكساندر دوما (پدر) آن قدر مزخرفات نوشت و توی قصه‌های دور و دراز چند جلدیش آدم اختراع کرد و به جان هم انداخت، که در اواخر عمر اسم کم آورد، به طوری که ناچار شد اسم پسر خودش را هم بگذارد الکساندر دوما (لابد پسر) توضیح واضحات: بچه دیگر از این حلال‌زاده تر نمی‌شود.
تکمله: بعضی از نویسندگان که به نافی می‌متهم شده‌اند این جور از خودشان رفع اتهام می‌کنند که: «بعد از سی سال قلم زدن و چیز نوشتن چه طور ممکن است نفهمیم؟»

به این‌ها باید جواب داد:— برای فهمیدن، گاهی سی روز چیز خواندن کفایت می‌کند در حالی که هیچ وقت سی سال چیز نوشتن برای این کار کافی نیست. فرق میان فهمیدن و مثلاً سپاهیگری در این است که اگر کسی سی سال چیز بفهمد به هیچ جا نمی‌رسد در حالی که اگر همین مدت دوش‌فنگ پافنگ کند می‌شود فیلدمارشال. ارشاد العوام: اگر زیاد نوشتن دلیل زیاد فهمیدن بود، خودکار، می‌شد فهیم‌الملک. در حالی که همه می‌دانند نویسنده فهمیده، می‌شود مطیع‌الدوله.

نتیجه گیاه‌شناسی: کسانی که زیاد می‌نویسند، نه خوانندگان گرامی را دوست می‌دارند نه درخت‌ها را.

برهان: نوشتن، توطئه سیاهی است برای قتل درختان سپیدار و افرا و زردآلویی که می‌باید در کارخانه‌های کاغذسازی به کاغذهای سفید و قرمز و زنگاری و آبی و زرد و لیموئی تبدیل شوند.

نتیجهٔ ریاضی در سلسلهٔ C. G. S : کسی که زیاد می‌نویسد ثابت می‌کند که کم می‌خواند.

برهان: فیزیک ثابت کرده است که انسان در يك لحظه نمی‌تواند در دو لحظه زندگی کند.

نتیجهٔ غیر اخلاقی: نویسندگان از خواندن نفرت دارند: زیرا وقتی را که می‌شود صرف خواندن کرد صرف نوشتن می‌کنند.

استنتاج سوسیولوژیک: بعض نویسندگان از همهٔ خوانندگان نفرت دارند، همهٔ خوانندگان از بعض نویسندگان. (خوشا به حال ناشران و کتابفروشان که همهٔ نویسندگان و همهٔ خوانندگان بطور مساوی از همهٔ ایشان نفرت دارند و معذک باز هم کار و بارشان سکه است!) (توضیح: تحقیقی که به استنتاج فوق منجر شده پیش از چند ماههٔ اخیر صورت گرفته است).

ادبیات مقایسه‌ای: سعی کنید هیچ‌گاه چنان نویسندهٔ بزرگی از آب در نیائید که آثارتان در يك انقلاب اجتماعی مؤثر باشد، مگر این که خودتان را آماده کرده باشید از کلفت‌تان پس‌گردنی بخورید که مثلاً چرا آش را روی لباس‌تان می‌ریزید. مصداق قضیه، ژان ژاک روسو که کتاب معروفش قرارداد اجتماعی زیر پای سلسلهٔ سلطنتی بوربون را روفت و دست کلفتش را به روی او دراز کرد! تحقیقات پاتولوژیکوس: بعضی از منتقدان را عقیده بر این است که ولتر، از سر بدنهادی، کلفت روسو را به ادب کردن او تحریک می‌کرده است. (ادب از که آموختی؟ از بی‌ادبان!)

قاطیغوریاس: بدبختی بزرگ روسو دو تا بود: یکی به دنیا آمدن در کشوری که ولتر هم در آن به دنیا آمده بود، و دیگری این که اصرار داشت پایش را جای پای ولتر بگذارد؛ غافل از این که فرانسه برای دو تا ولتر داشتن محیط بسیار کوچکی است. ضمناً اشکال تاکتیکی روسو این بود که علیه خودش مدرک جمع می‌کرد و از این راه آتو دست ولتر می‌داد.

● يك مصنف جوان قطعه‌ای را برای اظهار نظر بتمه‌وون نوشت. پیرمرد علی‌رغم ضعف شنوایی به آن گوش داد و چون آن را بسیار مزخرف یافته بود به جوان گفت: «برای شنیدن نظر من پنج سال دیگر تشریف بیاورید». جوان پرسید: «صبح خدمت برسم یا عصر؟» توضیح: پشتکار خوب است ولی برای ورزشکار، نه برای هنرمند. (همچنان که شیر خر خوب است ولی نه برای بچه‌آدمیزاد). تأسف و پوزش: می‌دانم که این حرف ممکن است به بعضی‌ها بر بخورد، ولی نمی‌دانم از کی باید پوزش بخواهم، از ورزشکارها، هنرمندان، یا شیر خر؟

برخی از شاعران جوان بدین علت شعرهای بد خود را خوب می‌پندارند که روزهای درازی را بر سر نوشتن آن از دست داده‌اند. تمثیل: «سروانتس» گفته است دیوانه‌ای عادت داشت که سگی را روز همه روز باد کند، و چون علت را می‌پرسیدند می‌گفت: حضرات خیال می‌کنند باد کردن سگ کار ساده‌ای است! نتیجه اخلاقی: شاعر جوان از جراح پیر خطرناک‌تر است.

www.KetabFarsi.com



صادق هدایت

شناسنامهٔ صادق هدایت (باطل شده است!)

نام: صادق

نام خانوادگی: هدایت

نام مستعار: هادی صداقت

محل تولد: تهران

تاریخ تولد: بهمن ۱۳۸۱ شمسی

محل وفات: پاریس

تاریخ وفات: فروردین ۱۳۳۰ شمسی

نام فرزندان طبع: بوف کور

حاجی آقا

وغوغ ساهاب (با مسعود فرزاد)

سه قطره خون

علویه خانم

سگ ولگرد

.....

قضیه تیارت «طوفان عشق خون‌آلود»

دیشب رفتیم به تماشای تیارت: «طوفان عشق خون‌آلود»
که اعلان شده بود شروع می‌شود خیلی زود
ولی برعکس خیلی دیر شروع کردند؛
مردم را از انتظار ذله کردند.

پیس به قلم نویسنده شهیر بی نظیری بود؛
که شکسپیر و مولیر و گوته را از رو برده بود؛
هم درام، هم تراژدی، هم کمدی، هم اخلاقی،
هم اجتماعی، هم تاریخی، هم تفریحی، هم ادبی.
هم اپرا کمیک و هم دراماتیک،
رویه‌مرفته تیارتی بود آنتیک.

* * *

پرده چون پس رفت، يك ضعیفه شد پدید،
که یکنفر جوان گردن کلفتی به او عشق می‌ورزید.
جوان قلب خود را گرفته بود در چنگول،
با بیانات احساساتی ضعیفه را کرده بود مشغول؛
جوان: آوخ آوخ چه دل سنگی داری،
چه دهان غنچه تنگی داری.

دل من از فراق تو بریان است،
 چشمم از دوری جمال تو همیشه گریان است.
 دیشب از غصه و غم کم خفته‌ام،
 ابیات زیادی بهم بافته و گفته‌ام.
 شعرهایی که در مدح تو ساختم،
 شرح می‌دهد که چگونه به تو دل باختم.
 نه شب خواب دارم، نه روز خوراک.
 نه کفشم را واکس می‌زنم، نه اتو می‌زنم به فراق.
 آو خ طوفان عشقم غریدن گرفت،
 هیبت خون قلبم جهیدن گرفت.
 آهنگ آسمانی صدایت چنگ می‌زند به دلم
 هر کجا می‌روم درد عشق تو نمی‌کند ولم.
 تو را که می‌بینم قلبم می‌زند تپ و توپ،
 نه دلم هوای سینما می‌کند نه رفتن کلوپ.
 چون صدایت را می‌شنوم روحم زنده می‌شود،
 همینکه از تو دور می‌شوم دلم از جا کنده می‌شود.
 مه جبین خانم - : برگو به من مقصود تو چیست؟
 از این سخنان جسورانه آخر سود تو چیست؟
 پرده عصمت مرا تو ناسور کردی.
 شرم و حیا را از چشم من تو دور کردی
 من پرنده بی‌گناه و لطیفی بودم،
 من دوشیزه پاک و ظریفی بودم؛
 آمدی با کثافت خودت مرا آلوده کردی؛
 غم و غصه را روی قلبم توده کردی.
 اما من به درد عشق تو جنایتکار مبتلام،
 چون عشقم به جنایت آلوده شده دیگر زندگی نمی‌خام.
 اینک بر لب پرتگاه ابدیت وایساده‌ام

هیچ چیز تغییر نخواهد داد در اراده‌ام،
خود را پرت خواهم کرد در اعماق مغاک هولناک،
میمیرم و تو...

سوفلور -: «نیست اینجا جای مردن ای مه جبین،
رلت را فراموش کردی حواست را جمع کن.»
مه جبین: نیست اینجا جای مردن ای مه جبین!
رلت یادت رفت - حواست کجا است؟
سوفلور -: حرفهای مرا تکرار نکن،
گوشت را بیار جلو بشنو چی میگم.
مه جبین: حرفهای مرا تکرار نکن تو -
کوش تو جلو آمد چی گفت؟

اینجا مردم دست زده خنده سر دادند - مه جبین دست پاچه شد و
دلا شد از سوفلور بپرسد چه باید کرد. زلفش به بند عینک سوفلور
گیر کرد و چون سرش را بلند کرد که حرفهای خود را بزند عینک
سوفلور را هم همراه گیس خود برد. سوفلور عصبانی شده یکپو
جست زد هوا و دست انداخت که عینک خود را به دست بیاورد غافل
از آنکه مه جبین خانم کلاه گیس عاریه‌ای دارد. کلاه گیس کنده شد.
سر کچل مه جبین خانم، زینت افزای منظره تیارت گردید مردم سوت
زدند و پا کوبیدند. در این موقع جوان عاشق پیش آمد و با ملایمت
کلاه گیس را روی سر معشوق گذاشت و دنباله پیس را از یک خرده
پائین تر گرفت و چنین گفت:

جوان -: من بسان بلبل شوریده‌ام
مدت مدیدی است از گل روی تو دوریده‌ام
و اسفا سخت ماتم زده شده‌ام مگر نمی بینی!!!
چرا با احساسات لطیف من ابراز موافقت نمی کنی و می خواهی
از من دوری بگزینی؟
حقا که تو بسیار بی وفایی ای عزیز

من هرشب مجبور خواهم شد که از فراق تو اشک بریزم یریز،
 اما نی، نی من خود را زنده نخواهم نهاد
 از رأی خود برگرد و با وصال فوری خود دل شکسته بنما شاد.
 مهجبین خانم - ممکن نیست - من حتمن خود را خواهم کشت،
 تا دیگر از وجدان خود نشنوم سخنان درشت.
 جوان -: پس من به فوریت خود را قتل عام می‌کنم -
 در راه عشق تو فداکاری می‌کنم.
 تا عبرت بگیرند سایر دوشیزه‌ها با عشاق خود ننمایند جفا
 جوان به قصد انتحار قمچیل کشید - مهجبین خانم طاقت نیاورد.
 از وحشت عشق جیغی زد و سگته ملیح کرد و مرد.
 جوان گفت -: هان ای عشق و وفاداری
 تو نام پوچی هستی ای زندگی دیگر فایده‌ای نداری.
 سپس قمچیل دروغی را سه بار دور سر خود گردانید -
 سپس در زیر بغل (یعنی قلب) خود کرد فورو،
 سپس سه مرتبه دور خود چون مرغ سرکنده چرخ زد.
 سپس آمد دم نعلش معشوقه و خورد زمین روی او،
 پرده پائین افتاد و مردم دست زدند -
 پی در پی هورا کشیدند.
 چونکه بهتر از این پیس -
 در عمرش ندیده بود هیچکس!